



عقل یک مرحله از سلوک است/ عشق متضاد با عقل نیست

یک نویسنده و استاد دانشگاه معتقد است آنان که عرفان را از طریق ادبیات و فلسفه یاد گرفتند تصور می کنند تقابلی میان عقل و عشق وجود دارد، در حالی که عقل مرحله ای از سلوک است.

یک نویسنده و استاد دانشگاه معتقد است آنان که عرفان را از طریق ادبیات و فلسفه یاد گرفتند تصور می کنند تقابلی میان عقل و عشق وجود دارد، در حالی که عقل مرحله ای از سلوک است.

حسین ابوالحسن تنهایی، نویسنده و استاد دانشگاه در گفت و گو با خبرنگار مهر، تفکیک میان عقلانیت و عرفان را نادرست دانست و گفت: بحثی در ادبیات فارسی وجود دارد مبنی بر گسست عقل و عشق و اینکه فلاسفه عقلانی هستند و عرفا در مشرب عشق و زهدند، اما من در تحقیقاتم به این نتیجه رسیدم که این تفسیر اشتباه است.

وی افزود: در واقع عقل یک مرحله از سلوک است و عشق مراحل پیشرفته تری از آن است که نفی عقل نمی کند، بنابراین در مراحل ابتدایی تر سلوک، عقل حاکم است، اما در مراحل بالاتری از سلوک که عقل نمی تواند راهبری داشته باشد، عشق همراه می شود. بنابراین این تئوری که اساسا عرفا عقل را نادرست دانستند یا به آن پشت پا زده اند نادرست است.

ابوالحسن تنهایی برای اثبات مدعایش بیتی از حافظ نقل کرد و گفت: عاقلان نقطه پرگار وجودند / ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند. اغلب ادبا یا فلاسفه در ایران همین بیت را مبنا قرار داده و می گویند عشق بر سرگردانی عقل گواهی می دهد، در حالی باید به مصرع نخست این بیت توجه کرد. طبق گفته حافظ، عقل مرکز دایره وجود است.

وی اظهار داشت: اساسا عرفا اعتقادشان بر تقابل عقل و عشق نیست، زیرا سلوک بر اساس یک حرکت فرآیندی است که از عقل به عشق می رود و حتی کسی که از عقل به عشق سیر کرده است در مرحله می تواند برگردد و دومرتبه سیر عقلانی داشته باشد. به هر حال عشق گاهی حال است و گاهی مقام. اگر حال باشد داریم در آمد و شد است، اما اگر مقام باشد نیز مقام ها حالت هایی هستند که به مقام ها و حالت های پایین تر اشراف دارند.

استاد جامعه شناسی دانشگاه آزاد اسلامی ادامه داد: عشق در عرفان مقام بالاتری دارد، زیرا در جریان سیر و سلوک، مقام عشق بر مقام عقل تسلط دارد و این به معنای تناقض نیست، بلکه یک فضیلت و برتری است. با توجه به این توضیحات، مبنای عرفان مولوی توانمند در عقلانیت و عشق پایه دارد و این مبانی هیچ تناقضی با هم ندارند، بلکه در پی هم می آیند.

وی بار دیگر بر نادرستی تقابل عشق و عقل در عرفان تاکید کرد و گفت: افرادی که بدون تحقیق کافی در عرفان عملی تنها به عرفان نظری دقت کردند، چنین ایده نادرستی دارند. در عرفان عملی چنین تقابلی دیده نمی شود، عرفا معتقدند عرفان به خواندن نیست به عمل کردن است. آنان که عرفان را از طریق ادبیات و فلسفه یاد گرفتند تصور می کنند تقابلی میان عقل و عشق وجود دارد. در معرفت متعارف جامعه نیز چنین است، زیرا درباره فرد عاشق گفته می شود که عقلش از کار افتاده است، زیرا گمان می کنند عشق متضاد با عقل است در حالی که اول عقل است و سپس عشق. همین تعبیر به عنوان کلیشه در میان ادیبان و فلاسفه رخنه کرده است و آنان به اشتباه تصور می کنند که عقل و عشق مقابل یکدیگر قرار دارند.

ابوالحسن تنهایی با بیان اینکه عرفان نیز مانند هر امر پرتطرفدار دیگری مورد سوءاستفاده قرار گرفته است، گفت: هر چیزی که مورد علاقه و گرایش مردم باشد، مبنایی می شود برای سوءاستفاده. وقتی که مردم به امری گرایش می یابند این گرایش موجب می شود دیگرانی که می خواهند بر گرده مردم سوار شوند از آن سوءاستفاده کنند. همان طور که از دین اسلام نیز سوءاستفاده شد و واقعه کربلا به وجود آمد. کلیسا نیز با سوءاستفاده از علاقه مردم به مسیحیت، آنان را استثمار کرد.

وی درباره مصادیق سوءاستفاده در عرفان گفت: حلقه های به اصطلاح صوفیه یا ذکر که در طول تاریخ تشکیل شدند از نمونه های سوءاستفاده در تاریخ عرفانند. این حلقه ها با توجه به علم سلسله شناسی سند و تاریخچه ای ندارند. همچنین برخی از قلندران در طول تاریخ خودشان را به عنوان مراد به مریدانشان تحمیل می کردند. عده ای از عرفا نیز هوادار سلاطین و طبقات بالادست بودند.